روایت حمله به کنسولگری ایران در مزارشریف در گفت‌وگو با تنها بازمانده حادثه

آقای بروجردی می‌گفت بمانید

از ۲ ماه قبل خطر را گزارش داده بودیم

گفت‌وگو با تنها بازمانده حادثه تلخی مانند مزارشریف، تکان‌دهنده است؛ درعین‌حال مصاحبه با الله‌مدد شاهسون که تنها بازمانده حادثه تلخ ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ است، حیرت‌انگیز نیز هست. او با گذشت ۲۲ سال از حادثه و تألماتی که بر او رفته، حادثه را با جزئیات به یاد دارد. در این گفت‌وگو از آنچه پیش از حادثه در مزارشریف می‌گذشت و آنچه بعد از حادثه رخ داد، با او گپ زدیم.

از چه زمانی در مزارشریف بودید و از سوی کدام نهاد مأموریت داشتید؟

من دوم اردیبهشت سال ۷۷ عازم مزارشریف شدم؛ در راستای مأموریتی که به من محول شده بود و ۱۷ مرداد ۷۷ هم که حادثه حمله به کنسولگری پیش آمد. من در مجموع حدود سه‌ماه‌ونیم آنجا بودم.

از لحاظ نهادی و سازمانی به وزارت خارجه وابسته بودید؟

من سرهنگ ارتش جمهوری اسلامی ایران هستم و در همه جای دنیا متداول است که بعضا نیروهای نظامی مأموریت پیدا می‌کنند در وزارت خارجه فعالیت کنند. من هم از سازمان خودم به وزارت خارجه منتقل شدم و از سمت وزارت خارجه مأموریت داشتم.

در مزارشریف چه سمتی داشتید؟

به‌عنوان کارمند دبیرخانه به مأموریت رفتم، ولی چون نظامی بودم، می‌توانستم در صورت نیاز کمک‌های نظامی هم انجام دهم.

گویا زمان حادثه در کابل سفارت نداشتیم؟

بله سفارت بسته شده بود.

علت بسته‌شدن سفارت و بازماندن کنسولگری چه بود؟

چون کابل سقوط کرده و دست طالبان بود.

پیش از سقوط، افراد سفارت خارج شده بودند.

افراد سفارت هم بودند؛ تعدادشان خیلی کم بود. بر اساس گفته دوستانی که آنجا بودند، طالبان در سفارت آمده بودند و مشکل چندانی ایجاد نکرده بودند و هم در آنجا و هم در هرات گفته بودند تحت نظر ما هستید و رفت‌وآمدتان تحت کنترل ماست. کنسولگری مزارشریف را به صورت سفارت موقت درآوردند و تقریبا زمانی که ما رفتیم، سفیر (آقای حدادی) مستقر شد.

ایشان زمان حادثه کجا بود؟

آقای سفیر دو، سه روز قبل به اتفاق چند نفر دیگر از بچه‌ها آنجا را ترک کردند.

خانم شهید صارمی قبلا در مصاحبه‌ای گفته‌اند آقای بروجردی به شهید صارمی اصرار کرده که برگردد و با همان پروازی که شهید صارمی به افغانستان رفته، آقای بروجردی به تهران برگشته است؛ شما تأیید می‌کنید؟

من و شهید صارمی ارتباط بسیار نزدیکی داشتیم. انسانی فوق‌العاده و بسیار زحمتکش، دلسوز و در مسئولیتش پرتلاش بود. با هم تبادل اطلاعات و مشورت می‌کردیم. ما ...

روش حامیان طالبان به‌ویژه پاکستان در آن مقطع این‌طور بود که هر شهر و منطقه را که می‌خواست بگیرد، فرماندهان آن منطقه را خریداری می‌کرد و بدون کشت‌وکشتار منطقه را تصرف می‌کرد. فقط یک درگیری در حومه میمنه با حزب حرکت اسلامی داشتند و در آنجا ۳۰، ۴۰ نفر از حرکت اسلامی کشته شدند اما در کل خیلی کم تلفات داشتند؛ از حمله در مزارشریف. بعد از چند روز که در حومه مزارشریف ماندند، یک روز صبح زود منطقه را زیر نظر گرفتم و متوجه شدم آقای محقق با ژنرال عرب که فرمانده لشکر ۱۸ بلخ بود، صحبت می‌کند و ایشان می‌گوید از طرف کودبرق طالبان وارد مزار می‌شود. لشکر ۱۸ بلخ هم تقریبا عکس‌العملی نشان نداده و شهر در حال سقوط است، چه کار کنیم. اینها تصمیم گرفتند با هلی‌کوپتر شهر را ترک کنند. من دوستان را بیدار کردم و گفتم طالبان وارد مزار ...

هر مقام دیگری که مسئولیت داشته و جلوی این مسئله را گرفته، کار بزرگی بوده. متوجه‌شدنش هم خیلی مهم است. چندی‌پیش در اینترنت دیدم که آقای سلیمی‌نمین گفته من (شاهسون) جلوی جنگ را نگرفتم. از یک نظر درست است؛ چون من یک کارمند بودم و نمی‌توانستم چنین ...

صحبت می‌کرد و تصمیم‌ساز بود، آقای بروجردی بود. آقای امین‌زاده، معاون وزارت خارجه بود. من نمی‌دانم آیا آقای بروجردی آن‌قدر استقلال تصمیم‌گیری داشت یا نه؟ آقای خرازی در جایی وقتی آقای جعفریان ایشان را زیر سؤال برده بود، گفته بود خبر نداشتم. از یکی، دو ماه قبل مرتب خطر ...

> **چشم‌هایم را بسته بودم و اشهدم را گفته بودم و منتظر بودم که به من هم تیراندازی کنند. چشم‌هایم را باز کردم و کف کفش یکی از آنها را دیدم که در حال بیرون‌رفتن است، همچنان نفسم را حبس کردم تا اینکه دور شدند تا جایی که صدایشان قطع شد. از زیر میز بلند شدم و شهید ریگی را از روی پایم برداشتم و دیدم پایم خونی است**

آن منطقه آمد. من شب در منزل سید از رادیو برحسب اتفاق مصاحبه ایشان با بی‌بی‌سی را شنیدم که گفت ما در کنسولگری آمدیم و دیپلمات‌های ایران نبودند و اگر کشته شده‌اند، در هنگام فرار با نیروهای حزب وحدت در مواجهه با طالبان ممکن است اتفاق افتاده باشد؛ ولی وجود اعضای سفارت در محل را کاملا کتمان کردند؛ اگرچه همان شب جنازه‌ها را منتقل کردند و در مدرسه سلطانیه پشت سفارت در گودال انداختند که سید این گزارش را به من داد. گروه عبدالمنان نیازی جنازه‌ها را با گاری پشت مدرسه برد. بعد که به ایران آمدم و جریان را تعریف کردم، آنچه را که گفتم، تأیید کردند و به وزارت خارجه نامه زدند و گفتند شاهسون درست می‌گوید؛ اما اشکال از وزارت خارجه ایران بوده که نیروهایش را در شرایط جنگی خارج نکرده.

... بغل نوری را گرفتم و ... پایش تیر خورده و تعادل ... قدم که حرکتش دادم، ... به گوشه میزی که ... تکیه دادم و درحالی‌که ... گفتم نوری جان، ببینم ... نظرم این بود ... باید از این فضا خارج ... ممکن است گروه دیگری ... خارج شدم، در کوچه ... تعدادی از بچه‌های حزب ... دویدم. دو پیچ ... از سمت راست یک نفر ... است، کجا می‌دوید. سید من را دیده بود. ... هستی. من نزد تو می‌آیم. کسانی که می‌رفتند، ... حسینیه نزد سید رفتم. به طبقه بالا که رفتم ... گفتم نوری زنده است. می‌توانی برای آوردنش ... تیراندازی است، جرئت نمی‌کنم. یک نفر ...

الان اخبار افغانستان را دنبال می‌کنید؟

من در مسیر کاری دیگری هستم و در حقیقت نامهربانی آقایان هم باعث شده که خیلی نسبت به این موضوعات سرد شوم. مطمئنم اگر توضیحات من نبود، ممکن بود وارد جنگی شویم که یک باتلاق بود.

روز غروب با آقای ریگی ملاقات داشتم و گزارش وضعیت را می‌دادم. تقریبا نظر اغلب بچه‌ها این بود که بهتر است جابه‌جا شویم ولی با توجه به اینکه آنها سابقه زیادی در افغانستان داشتند و دستشان بازتر بود، ضعیف عمل کردند. اما کسی که در این موضوع مسئول قضیه بود و در جلسات ...

اطلاعات، ارشاد و ارگان سپاه بود، دبیر اجرائی این شورا مرحوم حسین شیخ‌الاسلام بود که در آن وقت معاونت سیاسی وزارت امور خارجه را بر عهده داشت. در سال ۱۳۷۶ با استقرار دولت جدید، نمایندگی ویژه جمهوری اسلامی در امور افغانستان ایجاد شد و ستاد سیاسی و ستاد پشتیبانی ایشان بود و دفتر ویژه افغانستان به کار خود خاتمه داد. در زمان آقای خرازی با توجه به اینکه آقای امین‌زاده سمت معاون آسیا و اقیانوسیه را بر عهده گرفتند، آقای بروجردی به سمت نماینده ویژه جمهوری اسلامی ایران در امور افغانستان منصوب شد.

زینب اسماعیلی‌سیویری

شاید خواندن این پرونده برای همکاران روزنامه‌نگارم سخت باشد، روایت حادثه تکان‌دهنده‌ای است که شوربختانه به نام روز خبرنگار نام گرفته است.

۱۷ مرداد سال ۱۳۷۷ زمانی که یک سال از آغاز به کار دولت اصلاحات می‌گذشت، یکی از بحران‌های بزرگ آن دولت رقم خورد؛ دولتی که بحران‌های ریز و درشتی را در تمام دورانش پشت سر می‌گذاشت. اگرچه بیشتر بحران‌های دولت اصلاحات در حوزه داخلی رقم می‌خورد؛ اما این نوبت آن بحران در حوزه دیپلماسی کشور رخ داد. در افغانستانی که توانسته بود از اشغال روس‌ها خارج شود، چنددستگی سیاسی بین ائتلاف مجاهدین و دیگر گروه‌های سیاسی موجب شد آرامش به این کشور بازنگشته این بار، طالبان از سوی همسایه شرقی سر برآورد و به‌مرور و با پرداخت پول، ولایت به ولایت پیش برود و کشور را در دست خود بگیرد. دراین‌حال هشت دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی قربانی تصرف شهر شدند، قربانی بی‌تصمیمی یا اتخاذ تصمیم غلط در تهران و در دیگر سو، قربانی دعوای سیاسی و بی‌اعتمادی که در پاکستان بین طیف بی‌نظیر بوتو و ارتش وجود داشت و نقشی که در مواجهه با افغانستان برای خود تعریف کرده بودند.

آن حادثه از همان زمان منجر به دعوایی بین طیف اصولگرا و اصلاح‌طلب در نقد عملکرد دولت اصلاحات شد؛ اگرچه کمتر دیپلمات‌های مسئول آن زمان مجال توضیح یافتند؛ اما رسانه‌های زیادی مسئولیت تخلیه‌نشدن کنسولگری را برعهده دولت و وزارت خارجه اصلاحات می‌گذارند که اگرچه گزاره درستی است؛ اما مبتنی بر واقعیت نیست. نکته مغفول‌مانده در این ماجرا آن است که مسائل افغانستان در آن بازه زمانی در دست وزارت خارجه طراحی و مدیریت نمی‌شده است. شاید این خرده را نیز می‌توان بر گلایه‌های دیگر به دولت اصلاحات افزود که درباره نهادهای بالادستی در حوزه اختیارات خود، بسیار مماشات کرد؛ اما این نکته ناگفته مانده که آنچه بالطبع باید اتفاق می‌افتاد، رخ نداد؛ یعنی مسائل افغانستان بعد از دولت اصلاحات به حوزه مسئولیت آقای محسن امین‌زاده که معاون آسیا و اقیانوسیه وزارت خارجه بود، واگذار نشد؛ بلکه طبق توافق وزیر خارجه وقت با نهادهای بالادستی، مسئولیت امور افغانستان برعهده نهاد ویژه افغانستان و زیرمجموعه آن یعنی ستاد افغانستان به ریاست آقای علاالدین بروجردی واگذار شد. تاکنون آقای بروجردی در مصاحبه‌ای دقیق به موضوع مزارشریف نپرداخته و تلاش من هم برای انجام گفت‌وگو با ایشان در این پرونده به نتیجه نرسید؛ اما حتما بخش‌های ناگفته زیادی در روایت ایشان هست. آقای بروجردی در یکی از معدود مصاحبه‌هایشان بر سر حادثه مزارشریف در برنامه تلویزیونی شناسنامه در سال ۹۳ گفته «معاونین وقت وزارت خارجه توافق نکردند که دیپلمات‌ها و خبرنگاران را از افغانستان بیرون ببریم و قرار شد مسئولیت را به نیروهای امنیتی پاکستان محول کنیم و به‌اصطلاح گوشت را به دست گربه دادیم». درحالی‌که آقای بروجردی توپ را به زمین معاونان وقت وزارت خارجه می‌اندازد، معاونان وقت تصمیم‌گیربودن در آن موعد را قبول ندارند؛ همچنین دیگران، ازجمله بازمانده حادثه، اعضای دیگر ستاد معتقدند که مسئول و تصمیم‌گیر تخلیه کنسولگری، آقای بروجردی بوده است.

نکته دیگری که هنوز در حد یک جدال بی نتیجه پابرجا مانده، اینکه منتقدان دولت اصلاح‌طلب مدعی هستند که جمع‌بندی وزارت خارجه وقت بعد از آن حادثه این بود که باید به افغانستان حمله شود و حتی نیرو به مرز گسیل شود؛ اما داستان هرچه بود با تدبیر و فرمان رهبری جلوی چنین اتفاقی گرفته شد گرچه واقعیت امر چیز دیگری است و کسان دیگری دنبال گسیل نیرو بودند. در این پرونده جزئیات این اتفاق را می‌خوانید که موضع مسئولان وقت وزارت خارجه حمله‌نکردن به افغانستان و پرده‌گشایی از هدف پاکستان دراین‌بین بود. از خبر نیمه‌تمام محمود صارمی، خبرنگار شهید خبرگزاری جمهوری اسلامی در مزارشریف، ۲۲ سال گذشته «مزارشریف سقوط کرد. هفدهم مرداد ۱۳۷۷... گروه طالبان چند ساعت پیش وارد مزارشریف شدند. خبر فوری، فوری. مزارشریف به دست طالبان سقوط کرد، عده‌ای از افراد طالبان در محوطه کنسولگری دیده می‌شوند. به من بگویید که چه وظیفه‌ای...». آن روز حادثه، ناصر ریگی، محمدناصر ناصری، کریم حیدریان، محمدعلی قیاسی، رشید پاریاو فلاح، نورالله نوروزی، حیدرعلی باقری و محمود صارمی به شهادت رسیدند؛ اما یک نفر در میان شهدا نبود؛ مجید نوری‌نیارکی. هنوز هم سرنوشت او روشن نشده و فرزند این دیپلمات از نامعلوم‌بودن سرنوشت پدر و بی‌توجهی‌ها گلایه دارد. در این پرونده آنچه را در روزهای حادثه در مزارشریف، تهران و بامیان می‌گذشته، می‌خوانید. بدون شک کسانی هستند که به وسع مسئولیت‌شان روایت‌های دیگری از این حادثه دارند یا کسانی که نام‌شان در این پرونده برده شده که می‌توانند درباره حوزه مسئولیت خود و این حادثه برای روزنامه «شرق» بنویسند.

محسن روحی‌صفت، رئیس ستاد افغانستان در سال ۷۷:

پرونده مزارشریف هنوز باز است

عربستان، امارات و پاکستان در این پرونده مسئولیت حقوقی دارند

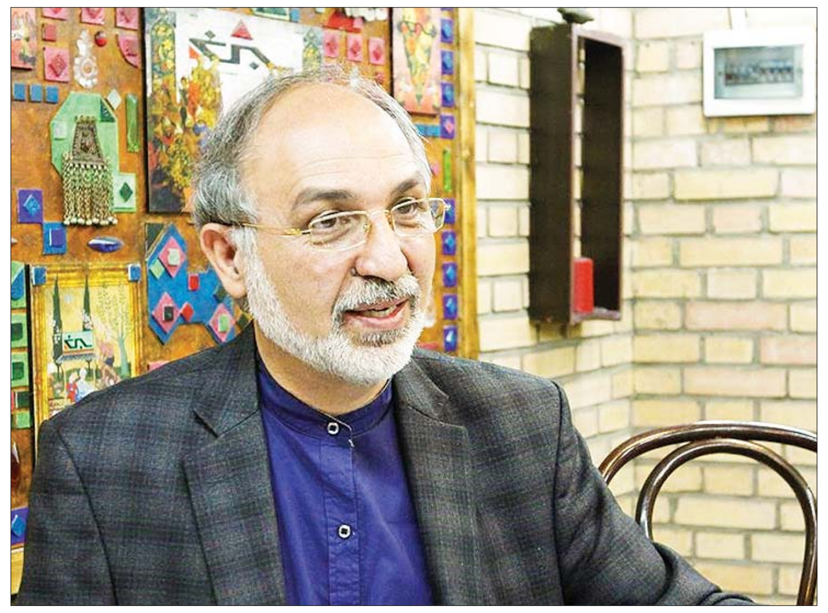

محسن روحی‌صفت از سابقون ستاد افغانستان و بازنشسته وزارت امور خارجه است. از سال ۶۲ که ستاد پشتیبانی افغانستان در وزارت امور خارجه تشکیل شد، در آن مسئولیت داشته تا اینکه در سال ۶۹ به سرکنسولگری جمهوری اسلامی ایران در پیشاور، محل استقرار دولت ...

زیرمجموعه آن شدند که من در ستاد پشتیبانی افغانستان ماندم.

ستاد پشتیبانی افغانستان که از سال ۶۲ راه‌اندازی شده بود، برای ارتباط با مجاهدین بود. هدف از این ارتباط چه بود؟

...

پس در وزارت خارجه آن زمان درباره شرایط بغرنجی که در افغانستان وجود داشت، خیلی حساسیت داشتید؟

بله، در دوره ریاست‌جمهوری آقای هاشمی جلسات شورای عالی افغانستان ماهانه تشکیل می‌شد و در وزارت امور خارجه، هفته‌ای یک روز جلسه‌ای به ریاست وزیر امور خارجه و نمایندگان دیگر نهادهای مرتبط برگزار می‌شد. البته این جلسات در دوره آقای خرازی نیز ادامه داشت.

پیش از اینکه برسیم به سال ۷۷ و حادثه مزارشریف، به بستری که طالبان افغانستان را تصرف کردند هم بپردازیم. از کمی قبل‌تر بفرمایید.

من تا تابستان ۷۳ در پیشاور بودم و دولت مجاهدین هم در پیشاور مستقر بود. برای خودشان رئیس‌جمهور و وزرایی خارج از دولت کابل داشتند و با دولت نجیب می‌جنگیدند. ...

> **شاید کمتر کسی بداند که چرا در مزارشریف اوضاع بدتر شد. وقتی خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران این خبر را پخش کرد که سفیر جمهوری اسلامی مزارشریف را ترک کرد، برای مردم ایران این خبر معمولی بود اما برای مردم مزار یعنی ایران ناامید از مقاومت است و ناامید از مقاومت یعنی کشته‌شدن. بنابراین جنگ و درگیری تأثیر ندارد، سنگرها را رها کرده و فرار کنید**

کابل ایجاد کند اما موفق نشد، به فکر افتادند یک نیروی نظامی به‌عنوان عامل صلح یعنی نیروی صلح سازمان ملل تشکیل شود و این نیروها در کابل امنیت را به دست بگیرند و همه گروه‌های نظامی مجاهدین از کابل تخلیه شوند و نیروهایی شبیه کلاه‌آبی سازمان ملل در آنجا حضور پیدا کنند؛ اما چندی‌بعد نماینده سازمان ملل به این نتیجه رسید که نیروهای خارج از افغانستان نمی‌توانند در افغانستان دوام بیاورند و شاید بهتر باشد یک‌سری افراد را که سابقه نظامی مربوط به ارتش گذشته افغانستان دارند، استخدام و سازماندهی کند و تحت عنوان نیروهای سازمان ملل به کابل ببرد که حفاظت و امنیت را به دست بگیرند و از نیروهای مجاهدین بخواهند کابل را ترک کنند که درگیری از بین برود؛ بنابراین آقای میستری، نماینده ویژه دبیر کل ...

موشک به کابل پرتاب کردند و تمام نقاط کابل و سفارت ما هم موشک‌باران شد. وقتی طالبان پیشروی خود به سمت کابل را شروع کرد، حزب حکمتیار در مسیر آنان به کابل بودند ولی چون پشتو بودند کم‌کم عقب‌نشینی کردند و بعد طالبان جایش را می‌گیرد. آقای ربانی می‌بیند دشمن اصلی‌اش که حکمتیار بوده از میدان به در رفته، طرح سازمان ملل را به تعویق می‌اندازد و طالبان تا کابل پیشروی می‌کنند و می‌گویند به جز گرفتن کابل به چیز دیگری راضی نیستیم. طالبانی که می‌گفت حکومت نمی‌خواهیم اینجا ادعای تشکیل حکومت می‌کنند.

از ماجرای تشکیل طالبان تا اینکه هرات و قندهار و کابل را گرفتند چقدر طول کشید.

از ۷۳ تا ۷۵.

در این بازه زمانی سفارتمان در کابل دایر بود و سفیر ...

...

برمی‌گردد. آقای حدادی آنجا به بچه‌ها می‌گوید من به تهران می‌روم، وضعیت را برای مسئولان تشریح کنم. به نظر من زمان برگشتن باید تعداد بیشتری از بچه‌ها را می‌برد. عرف دنیا این است که در چنین شرایطی فقط تعداد اندکی نیروهای مؤثر می‌مانند و نیروهای تشریفاتی، تدارکاتی و امور مالی برمی‌گردند. مجید نوری امور مالی بود. آقای باقری از تدارکات بود و همین‌طور دیگران. ضرورتی به ماندن این افراد نبود ولی یکی، دو تا سه نیروی مؤثر برای اطلاع از اوضاع می‌توانستند بمانند و در شرایط خطرناک نیز سریع مکان را تخلیه کنند و به نقطه امن منتقل شوند.

از تهران به آقای حدادی نگفته بودند چه کسانی را برگردانند.

درخواست آقای حدادی بود که می‌خواهم به تهران بیایم و شرایط را گزارش کنم.

...

ادامه در صفحه ۹